

هو العليم

مفاسد علمای سوء و حرمت تبعیت از آنها
شرح حدیث امام حسن عسکری (ع) درباره
وظیفه عوام در برابر علمای فاسد و صالح

سلسله مباحث سالک آگاه - مجلس سوم

بیانات

علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ وَ أَشْرَفِ بَرِيَّتِهِ

مُحَمَّدٍ الْحَمِيدِ الْمَحْمُودِ وَ عَلَى آلِهِ أُمْنَاءِ الْمَعْبُودِ

ولادت امام حسن عسکری علیه السلام

حضرت أبو محمد امام حسن عسکری، فرزند حضرت امام علی بن محمد هادی علیهم السلام، در سنه ۲۳۱ یا ۲۳۲ هجری در مدینه منوره متولد شدند. آباء آن حضرت نیز همه در مدینه منوره متولد شده‌اند؛ به جز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در مکه و در جوف کعبه متولد شده‌اند، و به جز حضرت امام زمان که تولد آن حضرت در سامراء است، بقیه ائمه تولدشان در مدینه است.¹

جو حاکم در زمان امام حسن عسکری علیه السلام

سامراء در آن زمان پایتخت و مرکز جیش خلفای بنی عباس بود، لذا برای از بین بردن احساسات مردم و عدم تحریکات و تحرکات احتمالی، خلیفه عباسی در سنه ۲۳۶ هجری آن حضرت را در معیت پدرشان حضرت امام علی النقی علیه السلام از مدینه به سامراء تبعید کرد، و سنّ حضرت امام حسن عسکری در آن وقت چهار سال بود. حضرت امام حسن عسکری علیه

¹ الدرّ النظیم، ص ۷۳۷.

السلام و پدرشان در تمام مدّت عمر در سامرّاء حبس و تحت نظر بودند.

البته تبعید، تبعید حضرت امام هادی بود نه حضرت امام حسن عسکری؛ ولی چون حضرت امام حسن عسکری طفل خردسالی بودند، طبعاً در معیت پدر به سامرّاء آمدند. حضرت امام هادی هجده سال تمام در سامرّاء تبعید و حبس نظر بودند؛ حتّی افرادی که با آن حضرت ملاقات می‌کردند خیلی محدود بود، و همه در منزل آن حضرت رفت و آمد نداشتند. تا اینکه حضرت امام هادی در سنه ۲۵۴ از دار دنیا رفتند، و ولایت و امامت به فرزندشان حضرت امام عسکری - که در آن وقت سنّشان بیست و دو سال بود - منتقل شد. امامت آن حضرت تا سنه ۲۶۰ ادامه داشت تا اینکه در سنّ بیست و هشت سالگی به سمّ مُعْتَمِد از دار دنیا رحلت کردند.

یعنی از ائمّه ما که سنّشان خیلی کم است: یکی حضرت امام حسن عسکری است که در بیست و هشت سالگی رحلت کردند، و دیگری حضرت امام جواد، امام محمّد تقی است که در بیست و پنج سالگی رحلت کردند.

عدم دسترسی شیعیان به آن حضرت

دوران زندگی بر حضرت امام هادی و حضرت امام حسن عسکری خیلی سخت می‌گذشت، بالأخص در دوره امامت امام حسن عسکری که حتّی خواصّ شیعه هم آن حضرت را ملاقات نمی‌کردند و می‌ترسیدند. به ندرت وقتی به امر خلیفه‌ای حضرت از منزل بیرون می‌آمدند تا در رکاب آن خلیفه و با خلیفه جایی

بروند، شیعیان در راه آن حضرت را می‌دیدند، و الاّ آزاد نبودند که خدمت حضرت برسند و از آن حضرت استفاده کنند؛ مگر افراد خیلی اندک از علما و بزرگانی که جزء خصیصین و حواریین آن حضرت بودند و نام آنها در کتب رجال ثبت شده است.

و بعضی چنین احتمال می‌دهند که این یک مصلحت خدایی بوده است؛ چون زمان رو به غیبت کبری می‌رفت، لذا خداوند علیّ اعلیّ این‌طور جریانات را پیش آورد که شیعه کم‌کم به غیبت امام عادت کند. به تدریج از زمان رحلت امام نهم زمان رو به غیبت رفت، یعنی دسترسی به ائمه و استفاده از محضر شخصی آنها در عالم ظاهر، به تدریج کمتر می‌شد؛ و در زمان حضرت امام هادی امام را کمتر می‌دیدند، و در زمان حضرت امام حسن عسکری خیلی کمتر می‌دیدند، و در زمان حضرت امام زمان در غیبت صغری آن حضرت را خیلی کم می‌دیدند، و در غیبت کبری که خیلی خیلی کم می‌دیدند.

حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام به زهر معتمد عبّاسی شهید شدند، و شهادت آن حضرت را ما مفصّلاً در جلسه یک ماه قبل که روز هشتم ماه ربیع‌الاول و روز شهادت آن حضرت بود، بیان کردیم.

متوکلّ، خلیفه عبّاسی آن حضرت را به زندان انداخت و حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام مدّتی در زندان بودند. وجه به زندان انداختن آن حضرت و اینکه چرا آن حضرت را به زندان انداخت، معلوم نشده و در تواریخ چیزی

نوشته‌اند؛^۱ ولی حُبّ البتّه معلوم است که همان حسد و حقدی که بنی‌عبّاس نسبت به علویّین داشتند، و تحریکاتی که از بعضی افراد و جوانب می‌شد و خبرهایی که جواسیس می‌آوردند و نمّامی‌ها و سخن‌چینی‌هایی که می‌کردند، موجب این شد که آن حضرت مدّتی در زندان متوکّل بودند.

بعد از متوکّل، منتصر و معتزّ و مهدی و معتمد، خلفای عبّاسی هر یکی بعد از دیگری خلافت کردند و این دوران‌های متعدّد و خیلی سخت را حضرت امام حسن عسکری گذراندند.

صفات امام حسن عسکری علیه السّلام

امام عسکری علیه السّلام مانند سایر ائمّه، مرد با وقار و با شخصیت و آرام و ساکت و پر عقل و پر فکر بودند؛ و همان‌طوری‌که در تاریخ نقل شده، دشمنان آن حضرت هم مانند احمد بن عبیدالله بن خاقان - با اینکه یک شخص ناصبی و از دشمنان اهل بیت بوده است - احوالات آن حضرت را مفصّلاً نقل کرده و آن حضرت را به این مدائح و این صفات ستوده و در مقام تعریف گفته است:

در سامرّاء مردی بود از خاندان علویّین با این خصوصیت که بر همه مقدّم و از همه محترم‌تر بود، و مردی آرام و با فکر و با تعقل بود، سیمای گندم‌گون و چشم‌های درشت و قد متوسطی داشت، استخوان‌بندی بدنش محکم بود، حرکت که می‌کرد مانند یک

^۱ مطلع انوار، ج ۹، ص ۴۲۷ به نقل از الشّیعة و التّشیّع، ص ۲۷۰؛ مطلع انوار، ج ۶، ص ۴۲۶ به نقل از ریاض السّالکین، ج ۱، ص ۱۹۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۹ یکی از علل این امر را سعایت و حسادت جعفر کذاب بیان نموده‌اند. (محقق)

کوه وقار بود. خلفا و وزرا و بزرگان آن مملکت به آن حضرت احترام می‌کردند، شیعه آن حضرت را مقدّم می‌داشت، و تمام علویین ایشان را سیّد و سالار خود می‌دانستند؛ در حالتی که پیرتر از آن حضرت در میان علویین بسیار بود.¹

الآن شما که کنار قبر آن حضرت در سامرّاء می‌روید، آنجا خانه خود آن حضرت بوده است، یعنی حضرت امام علی النّقی و حضرت امام حسن عسکری و حضرت سیّد حسین - برادر حضرت امام حسن عسکری - و حضرت حکیمه خاتون و حضرت نرجس خاتون، همه را در خانه خودشان دفن کردند و بعدها آن خانه تبدیل به رواق و ضریح و صحن و اینها شد. خیلی قبر نورانی و فضای نورانی که اصلاً محسوس است که یک فضای باز و متّسعی است و اینها همه از آثار و جلوه‌های خود حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام است.

بزرگان احوالات آن حضرت را مفصّل ذکر کرده‌اند، گرچه آنچه باید و شاید از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام برای ما مفصلاً نقل نشده است؛ زیرا اولاً: عمر آن حضرت کوتاه بود، ثانیاً: آن حضرت همیشه در تبعید بودند و امکان دسترسی همه شیعیان نسبت به آن حضرت نبود؛ لذا آن مقدار از فرمایشات و کلمات آن حضرت که بزرگان نقل کرده‌اند، مفصّل در کتب ثبت و ضبط شده است، و بزرگان روی فرمایشات آن حضرت استشهاد می‌کنند.

¹ الکافی، ج ۱، ص ۵۰۳.

بحثی راجع به منبر

من امروز قصد صحبت کردن و حال منبر رفتن نداشتم؛ چون کارهای زیادی دارم، مثل به مسجد رفتن و آماده کردن مجلس و جارو زدن و... از طرفی ما واقعاً بعضی اوقات در منبری دچار فقر می‌شویم؛ اصلاً یک منبری می‌خواهم دعوت کنم، واقعاً متحیر می‌شوم. چند نفری هستند که عین آیات قرآن و اخبار را صحبت می‌کنند، که خب آنها غالباً مجالس دهگی و جلسات دارند، و با بنده تماس می‌گیرند و می‌گویند ما در این وقت نمی‌توانیم. و بعضی دیگر هم که ما نمی‌خواهیم بیایند، چون هیچ به دست انسان نمی‌دهند؛ نه آیه‌ای، نه تفسیری، نه خبری. یک حرف‌هایی می‌زنند و مطلب تمام می‌شود، و انسان هم دستش خالی می‌ماند.

لذا خود من متمایل نیستم و خسته می‌شوم که یک نفر برود بالای منبر و حرف‌های مناسب نزند! اصلاً مثل اینکه یک کوه را روی سر من می‌کوبند، خسته می‌شوم؛ یا مثل اینکه لای آسیابم - دیدید وقتی که آسیاب را می‌گردانند، جناب گندم و جو و امثال آنها قِرچ قِرچ صدا می‌کنند - و درون آسیاب له می‌شوم و خسته می‌شوم ولی صدایم در نمی‌آید! اما یکی که صحبت کند و آدم را به خدا، به آخرت و به امام دعوت کند، یا روایتی، حکایتی و سرگذشتی از امام بخواند، خُب آدم زنده می‌شود!

علامه طهرانی: «من خودم خیلی محتاج

هستم به اینکه موعظه بشنوم!»

خصوصیات و ویژگی‌های منبر و خطابه (ت)

این را هم همه شما باور کنید که من خودم خیلی محتاج هستم به اینکه موعظه بشنوم! و واقعاً کسی که موعظه می‌کند یا منبر می‌رود و حرف خدا را می‌زند، این قدر لذت می‌برم و این قدر گوش می‌کنم و این قدر حظ می‌کنم که اصلاً حیف است از منبر پایین بیاید! کیف می‌کنم کسی بنشیند آیه قرآن بخواند، خبر بخواند، موعظه کند و من گوش کنم!¹ دیشب خوابی دیدم

¹ شایان دقت است این مطلبی که مرحوم علامه - رضوان الله علیه - تذکر دادند که: «من خودم خیلی محتاج هستم به اینکه موعظه بشنوم.»
در خبر است که:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِابْنِ مَسْعُودٍ: «إِقْرَأْ عَلَيَّ!» قَالَ: فَفَتَحْتُ سُورَةَ النِّسَاءِ، فَلَمَّا بَلَغْتُ {فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا} (سوره نساء (۴) آیه ۴۱)، رَأَيْتُ عَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ مِنَ الدَّمْعِ، فَقَالَ لِي: «حَسْبُكَ الْآنَ.» (بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۱۶)

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به ابن مسعود امر فرمودند: «قرآن بخوان!»

ابن مسعود شروع کرد به خواندن قرآن از اول سوره نساء تا این آیه: ﴿در چه حال هستی ای پیغمبر، در وقتی که ما در روز قیامت از هر امتی یک گواه و شاهد بر اعمالشان بیاوریم، و تو را شاهد و گواه بر اعمال آن گواهان قرار دهیم؟!﴾

در اینجا پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گریه کردند و فرمودند: «دیگر کافی است!»»

رسول خدا آیات را استماع می‌کرد و اشک از چشمانش سرازیر بود درحالی‌که قرآن از نفس مطهر و متصل به غیب خود آن حضرت صادر می‌گردید و به مخاطبین القا می‌گردید. از اینجا معلوم می‌شود که تأثیر شنیدن و استماع حتی در صورت اطلاع مخاطب بر مطلب قابل انکار نمی‌باشد.
و لذا بزرگان شرایطی را برای منبر و منبری مد نظر داشته‌اند و به آن پایبند بوده‌اند، و از جمله آنها اینکه:
منبر باید پشت به قبله باشد تا اینکه مستمعین رو به قبله بنشینند و به سخنان خطیب گوش فرا دهند. و خطیب باید از منبر برای ایراد خطابه استفاده کند نه از تریبون، زیرا تریبون از دست‌آوردها و فرهنگ غرب

آمده است و قطعاً تأثیری که از منبر برای مستمعین حاصل می‌شود هیچ‌گاه به واسطه تریبون و میز پیدا نخواهد شد. مطلب دیگر اینکه: منبری باید میزان معرفت و سطح آگاهی شنوندگان را مدّ نظر قرار دهد و مطابق با سعه معرفتی آنان مطلب را انتخاب کند و آنها را بالا آورد و رشد دهد، و بالاتر از حدّ فهم آنان سخن نگوید. و اینکه بعضی می‌گویند: «ما سخن خود را می‌گوییم، مخاطبین خود افق فهم و درک خویش را بالا آورند!» سخن غلطی است؛ زیرا اولاً وظیفه ارتقاء معرفت و بصیرت بر عهده شخص خطیب است، و الاً دیگر سخن گفتن معنی و مفهومی نمی‌داشت! ثانیاً مخاطب به واسطه عدم درک صحیح از سخنان خطیب، دلسرد و کسل می‌گردد و دیگر جایی برای رشد و صعود او باقی نمی‌ماند.

خطیب نباید سخن خود را به درازا بکشد و موجب ملال و افسردگی افراد گردد، زیرا طولانی شدن خطابه آثار مطلوب خود را زائل می‌گرداند. منبر از حدود چهل و پنج دقیقه تجاوز نکند. و اگر از صدای خوش بهره‌مند است، در میان خطابه چند بیت از اشعار آبدار حضرت مولانا جلال الدین رومی و حافظ شیرازی و سایر بزرگان از اهل معرفت با صدای خوش بخواند که باعث نزول رحمت و استجلاب فیض خواهد شد.

مطلبی را که برای ارائه انتخاب می‌کند، با استفاده از آیات وحی و احادیث مستند از حضرات معصومین علیهم السّلام و سخنان اهل معرفت باشد، و از مطالب روزمره که همگان از آنها مطلع می‌باشند پرهیز نماید. و بداند که طرح مفاهیم و مبانی نورانی معرفت، موجب تغیر و تحوّل حال و هوای مجلس و نزول برکات است؛ و در مقابل، مطالب سست و عادی، آن نورانیت و روحانیت را از فضای مجلس سلب می‌نماید.

بنابراین خطیب باید پیش از خطابه کاملاً به اطراف و جوانب مسئله اشراف داشته باشد، و برای تحصیل این منظور ساعت‌ها به مطالعه در منابع و مدارک بپردازد. و اگر آیه و روایتی می‌آورد، یا از روی نوشته‌ای بخواند و یا اگر از حفظ می‌خواند باید بدون غلط و دقیق خوانده شود. و نسبت به مطالبی که خود هنوز به عمق و درک کافی آنها نرسیده است، سخنی نگوید و مردم را به اشتباه و ابهام و خدای ناکرده انحراف نیندازد. مطلب برای گفتن بسیار است، دلیلی ندارد که انسان بخواهد به آن مطالب بپردازد و خلاصه عرض اندامی بکند. ورود در این‌گونه مباحث را بر عهده اهل فن و اهل خبره قرار دهد.

منبری باید بداند همین‌که بر روی منبر قرار می‌گیرد، در جایگاه رسول خدا و ائمه هدی سلام الله علیهم قرار می‌گیرد و فقط باید به آنان فکر کند و هیچ فرد و شخصیت دیگری را در نظر نیاورد، و بداند باید در روز قیامت به صاحب شریعت و والی امر، حضرت حجّة بن الحسن ارواحنا فداه پاسخگو باشد؛ پس زنهار زنهار که شخصیت دیگری را - هر که می‌خواهد باشد - در این موقف بگنجانند و در راستای ترویج و تبلیغ او سخنی بر زبان برانند!

افرادی که در مجلس حضور پیدا می‌کنند نباید نامی از آنها برده شود و یا برای واردین صلوات فرستاده شود. و اگر در مجلس ختم و ترحیم شخصی سخن می‌گوید فقط باید به بیان مناسبات این موضوع بپردازد و مردم را به سمت و سوی عالم آخرت و عقبات در پیش رو تنبّه و توجّه دهد، و از بیان اوصاف و حالات دنیوی و شخصیت متوقّی پرهیز کند، مگر اینکه در راستای حرکت و سیر به عالم عقبی باشد و تذکر آن موجب تنبّه و توجّه شود.

در این مجالس خطیب باید به ذکر سنن مشروعه و آداب وارده از شرع مقدّس بپردازد و مردم را به سمت اتّباع از سنّت اسلام و تشیّع سوق دهد، و اعوجاج و انحرافی را که در طیّ زمان بر این سنّت وارد شده است توضیح دهد. مثلاً راجع به اقامه مجالس عزا و ترحیم باید بگوید که فقط سه روز است، و هفت و چهل و سال در شرع وارد نشده است،

که آن خواب من را الزام کرد که امروز برایتان صحبت کنم. خواب خوب و مفصلی بود؛ مفاهیمش هم این بود که خلاصه باید کار کنی! خیلی خواب خوبی بود؛ البته آن خواب منحصر

به خصوص اربعین که فقط مختصّ سیّدالشّهداء علیه السّلام می‌باشد و دربارهٔ هیچ‌یک از معصومین نیز معمول نبوده است.

منبری در قرائت روضه باید به مقاتل صحیح و مستند مراجعه کند، و از بیان آنچه در بین السنه و افواه رایج است پرهیز نماید.

از جمله مطالبی که بسیاری از خطبا، علی‌الخصوص مداحان و ذاکرین، به غلط آن را سنّت و روش خویش قرار داده‌اند، مسئلهٔ ذکر مصائب اهل بیت علیهم السّلام در مجالس جشن و سرور و موالید آنها است. مجلس جشن خصوصیات خود را دارد و نباید با حزن و غم توأم شود، و الا آثار خود را از دست می‌دهد. ذکر مصیبت و روضه و حزن و گریه در مجالس سوگواری اهل بیت به جای خود، و جشن و سرور و شادی و انبساط در محافل و مجالس فرح به جای خود؛ آثار و برکات هر کدام از این دو مجلس برای تحوّل حال و نورانیت نفس لازم است، و فقط منحصر به حزن و گریه بر مصائب آنها نمی‌باشد.

منبری باید برای رضای خدا سخن بگوید و به‌هیچ‌وجه در فکر و ذکر هدیه و پاداش مادی نباشد و با صاحب مجلس درباره مبلغ سخنی نگوید، و حتّی پس از دریافت مقدار آن را نشمرد و از کمّیت آن اطلاع حاصل ننماید. و اگر احياناً متوجّه مقدار آن گردید و آن را اندک شمرد، مبدا به روی آن شخص بیاورد و به رخ او بکشد، که در این صورت تمام زحمات و تلاش‌های او یکسره بر باد می‌رود و چیزی دست او را نخواهد گرفت و در باتلاق هواهای نفسانی و تعلّقات شهوانی فرو خواهد رفت.

منبری در گفتار نباید ملاحظهٔ مصالح دنیوی و شئون مادی را بکند، بلکه آنچه را که خیر و صلاح مخاطبین می‌پندارد باید بیان کند و ملاحظه‌ای ننماید. و اگر به جایی قول داده است، جای دیگر نرود و به تعهّد خود ملتزم باشد.

از جمله اموری که لازم است در مجالس به آن توجّه شود، تقدّم و تأخّر خطیب و مدّاح است. در مجالس وعظ و محافل اهل بیت علیهم السّلام ابتدا ذکر مصیبت و یا مدیحه توسط ذاکر قرائت شود، آنگاه خطیب به ایراد خطبه و موعظه و ارشاد بپردازد که در این صورت تأثیر سخنان و موعظه بهتر و بیشتر خواهد بود.

دعاهای پس از خطابه باید عمیق و سنجیده و پرمحتوا باشد و از روی قصد و انشاء و نیّت صورت بگیرد، نه از روی عادت و روش معتاد. خطیب باید نسبت به تاریخ اسلام و ائمّه هدی علیهم السّلام اشراف و اطلاع کافی داشته باشد، و حتّماً در هر منبر از وقایع و حوادث و مطالب زمان معصومین علیهم السّلام سخن به میان آورد و مردم را نسبت به تاریخ اسلام مطلع گرداند، و از احوال بزرگان و عرفای الهی و حکایات آنها و سخنان گهربار آنان به خطابه و سخنان خویش رنگ و جلا دهد و به آن مطالب روح و جان ببخشد. و به عبارت دیگر، نمونه و تمثّل عینی مبانی و معارف الهی را در ضمن بیان حکایات و تاریخ عرفای الهی به مخاطبین القا نماید و نشان دهد. در این زمینه مطالعهٔ کتاب‌هایی از قبیل تذکرة الاولیاء شیخ عطار و طرائق الحقائق شیروانی و حلیة الاولیاء ابونعیم اصفهانی و غیر آنها می‌تواند مفید باشد.

ناگفته نماند: آنچه را که دربارهٔ خطبا و اهل منبر مذکور شد، دربارهٔ ذاکرین و مداحان نیز ساری و جاری است. (معلق)

به من نبود، جمعیتی بودند، ان شاء الله که همه رفقای ما در آن خواب شریک هستند! چون آن خواب یک علائمی هم نسبت به امروز داشت، و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام هم که با این خصوصیات و پدر امام زمان و... هستند؛ لذا از خواب بلند شدم و گفتم: این خواب معنایش این است و باید امروز منبر بروم، لذا تصمیم گرفتم که مقدار مختصری از احوالات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام صحبت کنم.

حدیث امام حسن عسکری علیه السلام راجع به علما

ما امروز می‌خواهیم یکی از فرمایشات حضرت امام حسن عسکری را که در تفسیر آیه شریفه: ﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ * فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾،^۱ فرموده‌اند، برای شما بیان کنیم و کلماتمان را به تفسیر این آیه اختصاص دهیم.

عبارتی است که بزرگان علما از حضرت

¹ سوره بقره (۲) آیه ۷۸ و ۷۹. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۷۵:

«بعضی از اهل کتاب (یهود و نصاری) اُمّی هستند؛ یعنی مردمی بی‌سواد هستند که اصلاً کتاب (تورات و انجیل) را نمی‌شناسند مگر امانی، و از کتاب خودشان هیچ نمی‌دانند و تشخیص نمی‌دهند * پس وای برای کسانی است که کتاب (تورات) را با دست‌های خود می‌نویسند (تحریف می‌کنند) سپس می‌گویند: این نوشته از طرف خداست.»

امام حسن عسکری علیه السّلام نقل کرده‌اند که آن حضرت از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت کرده‌اند:

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ؛ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ»^۱؛

«اما آن کسانی از فقها که نفس خود را در مقام مصونیت و عصمت در بیاورند، دین خود را حفظ کنند، ترک هوای نفس کنند، سراپا مطیع امر مولای خود باشند؛ بر عهده عوام یعنی عامه مردم است که از آنها تقلید کنند.» این یک جمله‌ای است که ما در کتب فقهی و در بسیاری از کتب اصول می‌بینیم و در باب اجتهاد و تقلید یکی از ادله‌ای که بر لزوم تقلید اقامه می‌کنند، همین حدیث است که مفصل روی آن بحث‌ها دارند. و مرحوم سید محمدکاظم یزدی در مقدمه عروة الوثقی در باب اجتهاد و تقلید این روایت را ذکر می‌کند و این روایت خیلی دارای معنا است.

لزوم وجود نور الهی در دل مجتهد صاحب فتوا

هر چند بعضی گفته‌اند: از این روایت بیشتر از معنی عدالت استفاده نمی‌شود؛ یعنی مجتهد فقط باید عادل باشد، و «صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ» اینها یعنی باید عادل باشد. کما اینکه مرحوم آیه الله بروجردی و بعضی دیگر مانند مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی و امثال اینها هم می‌گفتند:

^۱ الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۹.

«بیشتر از همین معنای عدالت استفاده نمی‌شود.»¹

اما شاید با توجه بیشتر بتوانیم بگوییم معنای بالاتری از این روایت استفاده می‌شود؛ نه فقط عدالت معمولی. اصلاً آن کسی می‌تواند فتوا بدهد و صاحب تقلید باشد که یک نور الهی در دل او باشد تا نفس او را از همه مشتبهاتی که بر خلاف رضای خداست، در مصونیت و عصمت در آورد؛ یعنی هوای نفسش را زیر پای خودش له کند و سراپا مطیع امر خدا باشد. چنین شخصی باید فتوا بدهد؛ ولی شخصی که به این مرحله نرسیده باشد حق فتوا ندارد.²

این روایت را که امروز در تفسیر: ﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ﴾³ برای شما می‌خوانم، مرحوم شیخ انصاری در باب ظن، در حجیت خبر واحد ذکر می‌کند و می‌گوید:

«آثار صدق و واقعیت از مضامین این روایت مشهود است.»⁴

روایت، روایت عجیبی است و من این روایت را از اصل سند آن برای شما نقل می‌کنم. اصل سند این روایت در احتجاج شیخ طبرسی، در احوالات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است که با سند متصل خود، این روایت را از آن حضرت ذکر می‌کند. حالا روایت را خوب گوش کنید تا ما برسیم به استشهاد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از حضرت امام صادق علیه

¹ رجوع شود به ولایت فقیه، ج ۲، ص ۹۸.
² جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به ولایت فقیه، ج ۲، ص ۱۰۳ - ۱۱۰؛ رساله اجتهاد و تقلید، ص ۶۲، تعلیقه.
³ سوره بقره (۲) آیه ۷۸.
⁴ فرائد الأصول، ج ۱، ص ۱۴۱.

السَّلام راجع به «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ»
و بِالْإِسْنَادِ الَّذِي مَضَى ذِكْرُهُ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ
الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَمِنْهُمْ
أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٌّ﴾¹

می گوید:

«با همان سندهایی که سابقاً ذکر شد، این
روایت منتهی می شود به حضرت ابی محمد
العسکری علیه السَّلام در تفسیر آیه شریفه:
﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٌّ﴾.

در معانی امی و امانی

این آیه راجع به یهود است که می فرماید:

جماعتی از آنها امی و درس نخوانده هستند،
عالم نیستند و سواد ندارند، طبقه عامه مردم
هستند و از کتاب خدا و تورات هیچ خبری
ندارند الا یک خیالات و آرزوهایی که علمای
آنها به آنها گفتند، و آنان هم به آن خیالات و
اوهام دل بستگی پیدا کردند، و از روی تلقین
باطلی که علما به آنها دادند، آن را کتاب خدا
و تورات شمردند.

حضرت در ﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا

أَمَانِيٌّ﴾ می فرماید:

«إِنَّ الْأُمِّيَّ مَنْسُوبٌ إِلَى أُمَّه، أَيْ: هُوَ كَمَا خَرَجَ
مِنْ بَطْنِ أُمَّه، لَا يَقْرَأُ وَلَا يَكْتُبُ»؛

«(أُمِّيُونَ)»: یعنی مادری ها، امّ: یعنی مادر،
أمّی: یعنی کسی که سوادش همان قدر است
که از شکم مادرش بیرون آمده، چیزی
نخوانده، یاد نگرفته، مطالعه نکرده، بحث
نکرده است.»

أمّی این درس نخوانده هایی هستند که:

«لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ الْمُنَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ وَلَا
الْمُتَكَدِّبَ بِهِ، وَلَا يُمَيِّزُونَ بَيْنَهُمَا»؛

¹ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۶.

«اینها بین آن کتابی که از آسمان نازل شده با آن کتابی که به دروغ به خدا نسبت دادند، هیچ فرقی نمی‌گذارند؛ بین تورات واقعی با تورات مجعول فرق نمی‌گذارند؛ بین آیاتی که خدای علیّ اعلیٰ بر حضرت موسی فرستاده و آیاتی که علمای یهود تحریف می‌کنند و به خورد مردم می‌دهند، هیچ فرقی نمی‌گذارند و به آنها هرچه را بگویند که خدا این‌طور گفته است، آنها همین‌طور قبول می‌کنند. و خداوند در اینجا این **(أُمِّيُونَ)** را تنقیص می‌کند و می‌گوید: «وای بر این عوام مردم که حرف علمای خودشان را بی‌چون و چرا گوش می‌کنند!»»

خوب گوش کنید مطلب از دستتان نرود تا برسیم به نتیجه.

(إِلَّا أَمَانِيَّ) ای: **إِلَّا أَنْ يُقْرَأَ عَلَيْهِمْ وَ يُقَالَ لَهُمْ: إِنَّ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ وَ كَلَامُهُ؛**

«اینها از کتاب خدا هیچ نمی‌دانند مگر امانی. **(أَمَانِيَّ)** یعنی آنچه را که بزرگان و علمای آنها به سلیقه خودشان برای آنها می‌خوانند و می‌گویند: این کتاب خداست، این کلام خداست.»

«لَا يَعْرِفُونَ إِنْ قُرِئَ مِنَ الْكِتَابِ خِلَافَ مَا فِيهِ؛»
 «اگر خلاف کتاب خدا را برای آنها بخوانند، اینها نمی‌فهمند و درک نمی‌کنند که این خلاف است.»

تکذیب نبوت پیغمبر و امامت امیرالمؤمنین توسط علمای یهود

(وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ)¹ ای: ما يَقْرَأُ عَلَيْهِمْ رُؤْسَاوَهُمْ مِنْ تَكْذِيبِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي نُبُوَّتِهِ وَ إِمَامَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيِّدِ عَتْرَتِهِ؛

«**(وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ)** یعنی آنچه را که بزرگان و رؤسای آنها بر آنها می‌خوانند از تکذیب محمد

¹ سوره بقره (۲) آیه ۷۸.

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي نَبُوتِهِ، وَدَرِ اِمَامَتِ
عَلِيِّ بَزرگِ وَ اَقاِ وَ سَيِّدِ وَ سالاَرِ تَمامِ عَترتِ
پيغمبر.»

یعنی این محمدی که آمده و ادّعی پیغمبری
می‌کند، دروغ می‌گوید. آن محمدی که موسی
گفت، این نیست؛ آن یک‌طور دیگر است. با اینکه
خودشان می‌دانند این همان است، امّا به عوامشان
می‌گویند: «این محمد دروغ می‌گوید، این آن
نیست، آن محمدی که موسی گفته است و در
تورات آمده، غیر از این محمدی است که دارای
این صفات است!» درحالی‌که صفاتی که این
محمد دارد، همان صفاتی است که در تورات
خودشان هست و موسی هم همین را گفته است!
امّا اینها می‌آیند و تورات را بر خلاف آنچه که
هست، برای مردم می‌خوانند!

و هَم يُقَلِّدُونَهُمْ مَعَ أَنَّهُ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِمْ تَقْلِيدُهُمْ؛

«این عوام از علمایشان تقلید می‌کنند
درحالی‌که تقلید کردن اینها از علمایشان حرام
است.»

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ
هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾؛

«وای بر کسانی که کتابی را با دست خودشان
می‌نویسند، آن وقت به خدا نسبت می‌دهند و
می‌گویند: این برای خداست!»

از پیش خود خبری نقل می‌کند و به خدا نسبت
می‌دهد، از پیش خود خبری نقل می‌کند و به
پیغمبر نسبت می‌دهد، از پیش خود خبری نقل
می‌کند و به امام نسبت می‌دهد؛ می‌گوید: این
برای امام است، این برای پیغمبر است، این از
نزد خداست!

حضرت امام حسن عسکری می‌فرماید:

هذا القومُ اليهود؛ «اینها یهودی‌ها هستند.»
كَتَبُوا صِفَةً زَعَمُوا أَنَّهَا صِفَةُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَ هِيَ خِلَافُ صِفَتِهِ؛

«[علمای آنها] یک صفاتی را از پیغمبر آخر
الزمان می‌نویسند و می‌گویند که: صفات
پیغمبر آخر الزمان این‌طور است! در حالی‌که
این صفاتی را که می‌گویند، خلاف آن صفاتی
است که در پیغمبر و در تورات واقعی است،
و خود آنها هم می‌دانند!»

و قالوا لِلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنْهُمْ: هَذِهِ صِفَةُ النَّبِيِّ
الْمَبْعُوثِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ: أَنَّهُ طَوِيلٌ، عَظِيمُ الْبَدَنِ وَ
الْبَطْنِ، أَهْدَفُ، أَصْهَبُ الشَّعْرِ - وَ مُحَمَّدٌ بِخِلَافِهِ - وَ
هُوَ يَجِيءُ بَعْدَ هَذَا الزَّمَانِ بِخَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ؛

«و به مستضعفین مردم خود که از افراد اهل
دقت و مطالعه نیستند، می‌گویند: صفت
پیغمبری که در آخر الزمان از طرف خدا
مبعوث می‌شود و موسی‌خبر بعثت او را داده
که او خاتم النبیین است، این‌چنین است: قد آن
پیغمبر خیلی بلند است، بدنش خیلی بزرگ
است، شکمش خیلی جلو آمده است، موهایش
مُجَعَّد و فر فری است.

در حالی‌که محمد به خلاف این صفات است؛
موی پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مجعد
نبوده است، مویشان می‌ریخته و مسترسل
بوده است و شانه می‌زدند، قد بلند نداشتند و
متوسط بودند، بدنشان بزرگ نبوده است و
استخوان‌بندی درشت بوده است، شکم پیغمبر
جلو نیامده بود.

و آنها به عوامشان به خلاف می‌گفتند: آن
پیغمبری که موسی گفته است، بعد از پانصد
سال دیگر خواهد آمد.»

**بقای ریاست بر مردم و رهایی از اطاعت
پیغمبر و امیرالمؤمنین، علت انکار علمای**

چرا علمای یهود این کار را می‌کنند؟! با اینکه خودشان می‌دانند، چرا این کار را می‌کنند؟!
و إِنَّمَا أَرَادُوا بِذَلِكَ أَنْ تَبْقَى لَهُمْ عَلَى ضَعْفَائِهِمْ رِيَاسَتُهُمْ، وَ تَدْوَمَ لَهُمْ إِصَابَاتُهُمْ، وَ يَكْفُوا أَنْفُسَهُمْ مَثْوَنَةً خِدْمَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ خِدْمَةِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ خَاصَّتِهِ؛

«علمای یهود که پیغمبر را انکار می‌کنند و به عوامشان این مطالب را می‌گویند، برای دو جهت است:

جهت اول این است که: ریاستشان بر ضعفای خودشان باقی باشد.»

ریاست می‌کند دیگر! می‌گوید: من عالم هستم و بر شما هم ریاست دارم. ریاست او متوقف است بر اینکه پیغمبر را معرفی نکند؛ چون اگر پیغمبر را معرفی کند، دیگر خودش کنار می‌رود و دیگر خودش رئیس نمی‌شود، پیغمبر رئیس می‌شود و خودش و سایر افراد باید از پیغمبر تبعیت کنند، ولی این نمی‌خواهد از کرسی ریاست خود بگذرد!

و إِنَّمَا أَرَادُوا بِذَلِكَ أَنْ تَبْقَى لَهُمْ عَلَى ضَعْفَائِهِمْ رِيَاسَتُهُمْ، وَ تَدْوَمَ لَهُمْ إِصَابَاتُهُمْ؛

«می‌خواهد ریاستشان بر ضعفايشان باقی بماند، و اِصَابَاتِي که از ضعفای آنها می‌رسد، دوام داشته باشد.»

«إِصَابَهُ» یعنی بهره. بهره‌ای که می‌برد، پولی که می‌گیرد، نذری و نیازی که می‌آورند، کله‌قندی که می‌آورند، آش رشته‌ای که می‌آورند، کاسه نباتی که می‌آورند، هدیه‌ای که می‌آورند، گوسفند می‌آورند، قربانی می‌کنند و... می‌خواهند اینها همیشه و دائماً باشد؛ امّا اگر بگویند این

پیغمبر آخر الزمان است، همهٔ اینها بریده می‌شود، دیگر هیچ خبری نیست! این جهت و فایدهٔ اول.

«جهت و فایدهٔ دوّم اینک: اگر اینها بگویند: این پیغمبر حق است، باید مانند سایر مسلمین از پیغمبر تبعیت کنند، باید بیایند و به پیغمبر خدمت کنند.»

باید به مسجد بیایند، باید به جهاد بیایند، باید روزه بگیرند و نماز بخوانند، و هزار زحمت و مصیبت دارد؛ و اینها نمی‌خواهند از آن آقای و شخصیتی که یک عمر کسب کرده‌اند، حالا پایین‌تر بیایند و به پیغمبر و امیرالمؤمنین و اهل بیت و خواصّ پیغمبر خدمت کنند.

این دو علت موجب شده است که اینها پیغمبر را کتمان می‌کنند، و صفت پیغمبر را خلاف آنچه که در تورات بیان شده است، به مردم و ضعفاى خود معرفّی می‌کنند. خدا دربارهٔ اینها می‌گوید:

**فَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿فَوَيْلٌ لَّهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ
وَوَيْلٌ لَّهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ﴾؛¹**

«وای بر آنها از آنچه دستِ آنها نوشته است،

و وای بر آنها از آنچه کسب می‌کنند!»

در معنای وِیل

ویل دو معنا دارد: یکی به معنای: وای! از یک امری که خیلی خیلی تعجب می‌کنند، می‌گویند: وای بر این کار! این را عرب می‌گوید: ویل.

معنای دیگر ویل: **الْوَيْلُ وَاِذْ فِي جَهَنَّمَ**. جهنّم درجات دارد، مراتب دارد، درکات دارد، هر

¹ 11 سوره بقره (۲) آیه ۷۹.

جایش یک اسمی دارد، یک خاصیتی دارد. شما خیال نکنید اگر بخواهید بروید جهنم، شما را می‌برند جهنم! جهنم رفتن هم آسان نیست، افراد خاصی باید جهنم بروند؛ تازه اگر بخواهید به جهنم بروید، شما را که به همه جاهای جهنم نمی‌برند! **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** از همان پل صراط به زودی عبور می‌کنید و جهنم را یک تماشایی می‌کنید؛ **إِنْ شَاءَ اللَّهُ!** اما خود جهنم دارای مقامات و درجات است، اسم یکی از درجات جهنم **وَيْلٌ** است؛ **لِّلْمُطَفِّينَ** ¹.

حضرت می‌فرماید که خدا در اینجا دو **وَيْلٌ** گفته است:

﴿فَوَيْلٌ لَّهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ﴾، **مِنْ هَذِهِ الصِّفَاتِ الْمَحْرَفَاتِ وَ الْمَخَالَفَاتِ لِصِفَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، الشَّدَّةُ لَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ فِي أَسْوَأِ بَقَاعِ جَهَنَّمَ؛**

«**وَيْلٌ** اول: وای بر آنها، بر این انحرافات که با دست‌های خود و به وسیله مکتوبات و نوشته‌های مختلف، به خورد عوام خود می‌دهند و مغز آنها را می‌شویند، و یک‌دسته اباطیل و موهومات تحویل مردم می‌دهند و تمام گروه مردم را رو به ضلالت و گمراهی می‌برند!» این یک **وَيْلٌ**.

و وَيْلٌ لَهُمْ: الشَّدَّةُ فِي الْعَذَابِ، ثَانِيَةً مِضَافَةً إِلَى الْأُولَى، بِمَا يَكْسِبُونَهُ مِنَ الْأَمْوَالِ الَّتِي يَأْخُذُونَهَا إِذَا ثَبَّتُوا عَوَامَّهُمْ عَلَى الْكُفْرِ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ الْحِجَّةِ لِوَصِيِّهِ وَ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لِيَّ اللَّهُ؛

¹ 11 سوره مطفین (۸۳) آیه ۱.

«وَيْلٌ لِّدَوْمٍ: بر آنچه که کسب می‌کنند! ویل برای آن اموالی است که از مردم می‌گیرند، به واسطهٔ اینکه عوام را بر همان کفر به پیغمبر و حجّت خدا علی بن ابی‌طالب برقرار کردند.»

آنها در مقابل این تبلیغاتشان، از مردم یک مزدی می‌گیرند و مردم هم خوشحال می‌شوند. آنها ایمان خودشان را فروخته‌اند، آخر در مقابل آن از مردم چه می‌گیرند؟! از مردم چه می‌گیرند؟! یک کاسهٔ نبات می‌گیرند، گوسفند می‌گیرند، یک فرش می‌گیرند، یک قصر می‌گیرند؛ از اینکه بالاتر نیست!

علمای یهود منبر هم می‌روند، صحبت هم می‌کنند، کیف هم می‌کنند، مردم هم شاد می‌شوند و پول فراوان هم می‌دهند؛ دیگر نمی‌دانند از جیب مسکین خودشان پول‌های بی‌جهت دادند و مغزشان شسته شده و خراب شده است، و یک مشت اباطیل به جای حقایق تحویل آنها داده شده است! بدبختی از این بالاتر دیگر چیست؟

تا اینجا تفسیری بود که خود حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام راجع به این آیات شریفه که دربارهٔ علمای یهود و مستضعفین آنها است، بیان فرمودند.

عَلَّتْ ذَمٌّ پُروردگار نسبت به عوام یهود به

خاطر پیروی از علمایشان

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِذَا كَانَ هَوْلَاءِ

الْقَوْمِ مِنَ الْيَهُودِ لَا يَعْرِفُونَ الْكِتَابَ إِلَّا بِمَا يَسْمَعُونَهُ

مِنْ عُلَمَائِهِمْ لَا سَبِيلَ لَهُمْ إِلَىٰ غَيْرِهِ، فَكَيْفَ ذَمَّهُمْ

بِتَقْلِيدِهِمْ وَالْقَبُولِ مِنْ عُلَمَائِهِمْ؛ وَ هَلْ عَوَامُّ الْيَهُودِ

إِلَّا كَعَوَامِنَا يُقَلِّدُونَ عُلَمَاءَهُمْ؟

حضرت امام حسن عسکری می‌فرمایند که:

«مردی در مقام سؤال از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام پرسید: اگر این قوم از یهود (مستضعفین و عوام یهود) که شما می‌فرمایید تورات و کتاب خدا را نمی‌شناسند، مگر آنچه را که از ناحیهٔ علما به آنها می‌رسید و از ناحیهٔ علما می‌شنیدند، و راهی برای آنها به سوی درک واقع و حقیقت نبود؛ چرا خدا آنها را مذمت کرد که شما از علمای خود تقلید می‌کنید و از علمای خود مطالب را قبول می‌کنید؟ آنها که راهی نداشتند، چرا آنها را مذمت کرد؟ همین‌طور که عوام ما از علمای خود تقلید می‌کنند، عوام یهود هم از علمای خودشان تقلید می‌کنند، پس چرا عوام آنها گنهکارند؟ و آیا عوام یهود غیر از عوام ما هستند؟»

این شبهه را حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام از قول مردی [بیان می‌کنند] که به حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام اعتراض می‌کند و می‌گوید جواب چیست: عوام که راهی به درک مطلب ندارند جز آنچه که از علمای خودشان می‌شنوند، پس چرا عوام شیعه مورد مذمت و گناه نیستند ولی عوام یهود مورد گناه هستند؟ با اینکه هر دو از علمای خودشان می‌شنوند.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَيْنَ عَوَامِنَا وَ عُلَمَائِنَا وَ عَوَامِّ الْيَهُودِ وَ عُلَمَائِهِمْ، فَرَقٌ مِنْ جِهَةٍ وَ تَسْوِيَةٌ مِنْ جِهَةٍ؛

«حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام در جواب آن مرد گفتند: بین عوام ما و علمای ما و بین عوام یهود و علمای یهود، از جهتی فرق است و از جهتی تساوی.»

أَمَّا مِنْ حَيْثُ اسْتَوَوْا: فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَمَّ عَوَامِنَا

بِتَقْلِيدِهِمْ عُلَمَاءَهُمْ كَمَا ذَمَّ عَوَامَّهُمْ؛

«اما از آن جهتی که عوام ما با عوام یهود یکی هستند و هیچ فرقی ندارند: خدای علیّ اعلیّ عوام ما را هم از تقلید علمایشان منع کرده است کما اینکه عوام یهود را از تقلید علمایشان منع کرده است.»

و أَمَّا مِنْ حَيْثُ افْتَرَقُوا فَلَا؛ «اما از آن جهتی که عوام ما و عوام آنها فرق دارند: عوام ما مورد مذمت نیستند و عوام آنها مورد مذمت هستند.»

قال: بَيْنَ لِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! «آن مرد به حضرت صادق گفت: این مطلب را قدری برای من شرح بدهید و بیان کنید، ای فرزند رسول خدا!»

حرمت تبعیت از علمای سوء و فاسق

قال عليه السلام: إِنَّ عَوَامَّ الْيَهُودِ كَانُوا قَدْ عَرَفُوا عُلَمَاءَهُمْ بِالْكَذِبِ الصِّرَاحِ، وَ بِأَكْلِ الْحَرَامِ وَ الرِّشَاءِ، وَ بِتَغْيِيرِ الْأَحْكَامِ عَنْ وَاجِبِهَا بِالشَّفَاعَاتِ وَ الْعِنَايَاتِ وَ الْمُصَانَعَاتِ، وَ عَرَفُوهُمْ بِالتَّعَصُّبِ الشَّدِيدِ الَّذِي يُفَارِقُونَ بِهِ أَدْيَانَهُمْ، وَ أَنَّهُمْ إِذَا تَعَصَّبُوا أزالوا حقوقَ مَنْ تَعَصَّبُوا عَلَيْهِ، وَ أَعْطَوْا مَا لَا يَسْتَحِقُّهُ مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ مِنْ أَمْوَالِ غَيْرِهِمْ، وَ ظَلَمُوهُمْ مِنْ أَجْلِهِمْ، وَ عَرَفُوهُمْ يُقَارِفُونَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَ اضْطَرُّوا بِمَعَارِفِ قُلُوبِهِمْ إِلَى أَنْ مَنْ فَعَلَ مَا يَفْعَلُونَهُ فَهُوَ فَاسِقٌ لَا يَجُوزُ أَنْ يُصَدَّقَ عَلَى اللَّهِ وَ لَا عَلَى الْوَسَائِطِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَ بَيْنَ اللَّهِ؛ فَلِذَلِكَ ذَمَّهُمْ لَمَّا قَلَدُوا مَنْ قَدْ عَرَفُوهُ، وَ مَنْ قَدْ عَلِمُوا أَنَّهُ لَا يَجُوزُ قَبُولُ خَبْرِهِ وَ لَا تَصْدِيقُهُ فِي حِكَايَتِهِ وَ لَا الْعَمَلُ بِمَا يُؤَدِّيهِ إِلَيْهِمْ عَمَّنْ لَمْ يُشَاهِدُوهُ، وَ وَجَبَ عَلَيْهِمُ النَّظَرُ بِأَنْفُسِهِمْ فِي أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، إِذْ كَانَتْ دَلَائِلُهُ أَوْضَحَ مِنْ أَنْ تَخْفَى، وَ أَشْهَرَ مِنْ أَنْ لَا تَظْهَرَ لَهُمْ.

«حضرت صادق علیه السلام می فرمایند:

عوام یهود علمایشان را می‌شناختند که آنها دروغ می‌گویند، علمایشان دروغ صریح می‌گویند،

(می‌دیدند این عالم در اینجا دروغ گفته است، با این حال دنبالش می‌رفتند. مگر این عالم واسطه تو و خدا نیست، اگر یک دروغ از او شنیدی، دو مرتبه نمی‌توانی دنبالش بروی و او را حجت بین خود و خدا قرار بدهی. او حجت بین تو و بین شیطان خواهد بود!)

عوام یهود علمای خودشان را به کذب صریح و به اکل حرام می‌شناختند، مال حرام می‌خوردند و رشوه می‌گرفتند، و احکام را از حق و واقعش تغییر می‌دادند. روی مصلحت‌هایی که به وضع شخصی آنها و موقعیت آنها می‌افزود، حرام را حلال، و حلال را حرام می‌کردند. و بعضی‌ها آنها را در امری شفیع و واسطه قرار می‌دادند و آنها به واسطه آن شفاعت، حکم خدا را تغییر می‌دادند، مسامحه می‌کردند، پایین می‌آمدند، مدافعه می‌کردند، سست می‌گرفتند، و به بعضی از عنایات و جهات، حکم خدا را تغییر می‌دادند.

عوام یهود می‌فهمیدند که علمایشان این‌طور هستند و این را درک می‌کردند.

(حالا عوام یهود از تورات خبر ندارد و از واقع صفات پیغمبر که در تورات است خبر ندارند؛ اما آیا این را هم نمی‌فهمد که این آدم دروغ‌گویی است و این کار و آن کار را کرده است؟! اینها را می‌فهمیدند!)

و علاوه بر این می‌فهمیدند که این علمایشان یک تعصب شدیدی دارند که به واسطه آن تعصب شدید دینشان را زیر پا می‌گذارند. (وقتی آن تعصب گل می‌کند و آن حمیت

جاهلیّت بروز می‌کند، دیگر دقّت به امر دین ندارد که کلامشان جزء دین محسوب شود؛ می‌گویند: آن مرام و عقیده و کلام من باید به کرسی بنشیند!

این جهت دوّم.

جهت سوّم: عوام یهود می‌دانستند که این علما وقتی بر علیه کسی تعصّب پیدا می‌کنند و با کسی بد می‌شوند، ریشه او را می‌کنند و نمی‌گذارند حقوق واجبه او به او برسد؛ و به کسی که نظر مرحمت دارند، بیش از مقدار او به او می‌دهند و به او بیشتر عنایت می‌کنند و بیشتر دست بر سر او می‌کشند و بیشتر از اموال به او می‌دهند؛ از اموال کی؟! از اموال افرادی که باید این اموال به آنها برسد، امّا به ظلم و عدوان به شخصی می‌دهند که از اطرافیان خودشان است؛ به آنها ظلم می‌کنند برای رسیدگی به کسانی که با اینها رفاقت دارند.

جهت چهارم: «عَرَفُوهُمْ يُقَارِفُونَ الْمُحَرَّمَاتِ» اینها می‌دیدند که علمایشان کارهای حرام انجام می‌دهند، در شریعت خودشان حرام بین انجام می‌دهند!

وقتی این‌طور شد، این عوام یهود مجبور و مضطربند به آن ادراکی که خدا به آنها و به وجدان بیدار آنها داده است، مراجعه کنند و بگویند: ما نباید افرادی را که عملشان این‌طور است، واسطه بین خود و خدا بگیریم. امّا اینها به آن وجدان خودشان نگاه نکردند و به ادراک خودشان توجه نکردند و عقل خود را مخفی کردند، پا روی درک خود گذاشتند و کورکورانه دنبال علمایشان رفتند.»

این عبارت معجزه است ها!

و اضْطَرُّوا بِمَعَارِفِ قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ أَنْ مَن فَعَلَ مَا
يَفْعَلُونَهُ فَهُوَ فَاسِقٌ، لَا يَجُوزُ أَنْ يُصَدَّقَ!

«خدا اینها را مجبور و مضطر کرد به ادراک باطن و دل خود که اینها بفهمند: کسی که فعلش اینطور است، فاسق است و جایز نیست که انسان او را مصدق قرار بدهد بر خدا، و او را مصدق قرار بدهد بر وسائلی که بین خلق و خدا است.

پس به این جهت خدای علیّ اعلیٰ مذمت کرد آن کسانی را که می‌دانند: قبول خبر از این علما و تصدیق حکایت‌هایشان جایز نیست، و عمل کردن به آنچه که آنها خبر می‌دهند از پیغمبر و امام و آن کسانی که انسان آنها را ندیده است، جایز نیست.

انسان باید به واسطه، مطمئن باشد. واسطه هم که فاسق است و فاجر است و کاذب؛ پس او به واسطه یک فاسق فاجر به کلام پیغمبر و امام عمل می‌کند. این را عوام درک می‌کنند، اما به دنبالش نمی‌روند، و باز هم کورکورانه روی همان روشی که رفته‌اند می‌روند. بر این عوام واجب است که با همان معارف قلب خود و ادراکات واقعی خود، بر امر رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر کنند؛ چون دلایل خدا واضح‌تر است از اینکه مخفی بشود، و مشهورتر و روشن‌تر است از اینکه بر آنها آشکار نشود. این عیب عوام یهود است که خدای علیّ اعلیٰ آنها را مذمت می‌کند.»

مذمت عوام امت پیغمبر در تبعیت از علمای

سوء

و كَذَلِكَ عَوَامُّ أُمَّتِنَا إِذَا عَرَفُوا مِنْ فُقَهَائِهِم
الْفُسْقَ الظَّاهِرَ، وَ الْعَصَبِيَّةَ الشَّدِيدَةَ، وَ التَّكَاؤْبَ عَلَى
حُطَامِ الدُّنْيَا وَ حَرَامِهَا، وَ إِهْلَاكَ مَنْ يَتَعَصَّبُونَ عَلَيْهِ
وَ إِنْ كَانَ لِإِصْلَاحِ أَمْرِهِ مُسْتَحِقًّا، وَ بِالتَّرَفُّفِ بِالْبِرِّ
وَ الْإِحْسَانِ عَلَىٰ مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ وَ إِنْ كَانَ لِلْإِذْلَالِ وَ

الإهانة مُسْتَحِقًّا؛ فَمَنْ قَلَدَ مِنْ عَوَامِنَا مِثْلَ هَوْلَاءِ
الْفُقَهَاءِ فَهُمْ مِثْلُ الْيَهُودِ الَّذِينَ ذَمَّهُمُ اللَّهُ بِالتَّقْلِيدِ
لِفِسْقَةِ فُقَهَائِهِمْ.

«اما عوام امت ما، اگر از فقهای خودشان
فسق ظاهر دیدند، می‌گویند: فسق ظاهر می‌کند، و
بر ادراکات خود عصبیت شدید دارد، و بر حُطام
دنیا و مال دنیا و بر حرام خدا چنگ می‌زند، و به
دنیا و به ریاست متوجه است. (از آقای [و
ریاست] خیلی کیف می‌کند، از مال حرام خیلی کیف
می‌کند.) و همچنین دوست دارد کسی را که از او
بدش می‌آید، هلاک کند، اگرچه آدم خوبی باشد و
سزاوار باشد که انسان امر او را اصلاح کند. و
کسی که از او خوشش می‌آید، و لو آدم بد و فاسق
و فاجری باشد، چون از او خوشش می‌آید، به او
احسان و برّ می‌کند، به او و به زن و بچه‌اش
می‌رسد، خانه برای او می‌خرد، ترفرف می‌کند.

(ترفرف می‌دانید چیست؟ مرغی مثل باز یا
عقاب که می‌خواهد روی زمین بنشیند، قبل از
اینکه روی زمین بنشیند، مدام به شکل دایره دنبال
صید خودش پر می‌زند؛ این را می‌گویند رترفرف
الصّید.)

یعنی: این عالم نسبت به آن کسی که نظر
رحمت دارد و می‌خواهد به او برسد، تمام
اطراف و جوانب او را تماشا می‌کند که مبادا
از او برنجد؛ به او رسیدگی می‌کند، مال
می‌رساند، چه می‌کند و چه می‌کند... تا اینکه
از دست او آزرده نشود و از آن عالم حمایت
کند. با اینکه آن شخص یک آدم فاسق و
فاجری است!»

و لِلإِذْلَالِ وَ الإِهَانَةِ مُسْتَحِقًّا؛

«سزاوار است این عالم او را ذلیل کند، اهانت
کند و دور کند؛ اما این کار را نمی‌کند، او را
نزدیک می‌کند!»

پس هر کسی از عوام ما که از مثل این فقها تقلید کند، مثل عوام یهود هستند که خدای علیّ اعلیٰ آنها را به واسطهٔ تقلید کردن از فسقهٔ فقهایشان ذمّ می‌کند.»

این از آن جهتی است که حضرت فرمود: عوام ما و عوام یهود یکسان هستند؛ و همان‌طور که آنها مسئول هستند، اینها هم مسئول هستند، فرق نمی‌کند. عوام شیعیان ما همه مُصاب نیستند و همه هر کاری بکنند، بهشتی نیستند! خداوند علیّ اعلیٰ روی ادراک باطن و نسبت به معرفتی که خودش به هر کس داده، او را مؤاخذه می‌کند؛ کجا رفتی و دستت را به چه کسی دادی؟

اینها فرمایشات حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام در جواب آن مرد است، که حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام نقل می‌کند.

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ» این جمله قسمتی از این روایت است که فقهاء نقل می‌کنند. اصل روایت را برایتان خواندم:

اختلاف مراتب علما

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا عَلَىٰ هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ؛ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ؛

«اما آن دسته از فقهای که نفس خود را از شهوات و غفلات و از خلاف رضای خدا نگاه می‌دارند و دندان روی جگر می‌گذارند، و ترک نفس می‌کنند و دنبال شهوت، ریاست، آقایی، مال‌طلبی و اینها نمی‌روند؛ دین خدا را هم حفظ می‌کنند، و مخالفت هوای نفس خود انجام می‌دهند و سر تا پا مطیع امر مولایشان هستند (که خدا چه گفته است، پیغمبر چه گفته است، امام چه گفته است، به آن عمل کنند و از خودشان اجرا نکنند.) بر عوام واجب است

و بر عهدهٔ عوام است که از این دسته فقها تقلید کنند.»

و ذلك لا يكونُ إلا بعضَ فقهاءِ الشيعةِ، لا جميعهم؛ «و این افراد نیستند مگر بعضی از فقهای شیعه، نه همهٔ فقهای شیعه.»

فإنه من ركب من القبائح و الفواحش مراكب فسقة العامة، فلا تقبلوا منّا عنه شيئاً و لا كرامة؛

«دسته‌ای از فقها را می‌بینیم که کارهای بد و وقایح و فواحش انجام می‌دهند؛ مانند فسقه از عامه و مانند علمای سنی که کارهای زشت انجام می‌دهند. اگر دیدید بعضی از فقهای شیعه هم در روش مثل آنها هستند، از آنها مطلبی را که از ما نقل می‌کنند، قبول نکنید، و آنها کرامت و بزرگی ندارند و اصلاً حرفشان در نزد شما احترام نداشته باشد!»

اقسام افرادی که از ائمه کسب علم کرده‌اند

و إنما كثر التخليط فيما يتحمل عنّا أهل البيت لذلك؛ لأنّ الفسقة يتحملون عنّا فيحرّفونه بأسره بجهلهم، و يضعون الأشياء على غير وجهها لقلّة معرفتهم.

اینجا دیگر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ناله‌اش بلند است و می‌فرماید:

«ما از دست این مردم چه کار کنیم؟ واقعاً ما را خسته کرده‌اند! مردم [در برابر] این علوم صافی، این اسرار، این حکم و این آیاتی که ما برای آنها بیان می‌کنیم، چند دسته‌اند:

دستهٔ اوّل: دستهٔ جهله هستند که می‌آیند و این

علوم را از ما می‌گیرند و تحریف می‌کنند و برمی‌گردانند و احکام و اشیاء را بر غیر وجه خود قرار می‌دهند و به خورد مردم می‌دهند.

”لقلة معرفتهم“؛ معرفتشان کم است، اینها اشخاصی هستند که غرضی ندارند، ولی

معرفتشان کم است. افرادی هستند که احکامی را از ما می‌گیرند، «بأسره» و بجمیعها تحریف می‌کنند و برای مردم نقل می‌کنند. از ما یک مطلبی می‌شنوند و با افکار خودشان مخلوط می‌کنند و می‌گویند: حضرت صادق این‌طور گفت! درحالی‌که ما بیزاریم از آنچه که به ما نسبت می‌دهند.»

و آخرون يتعمدون الكذب علينا ليَجروا من عَرْضِ الدنیا ما هو زادهم إلى نارِ جهنم؛
 «دسته دوم: دسته دیگر مردمانی مُعرض، فاسق، فاجر، ناصبی و دشمن ما هستند - مانند بسیاری از اهل تسنن - که عمداً به ما دروغ می‌بندند؛ برای اینکه به یک حطامی از حطام‌های دنیا و به یک عَرْضی از عَرْض‌های دنیا برسند. این عرض‌های دنیا آنها را به واسطه افعالشان - مثل این دروغ - به نار جهنم نزدیک‌تر می‌کند. (مثلاً دروغ می‌گویند تا از دربار معاویه رشوه بگیرند.)»

بیشتر بودن ضرر علمای منافق‌صفت بر شیعیان، از لشکر یزید بر امام حسین علیه السلام

و منهم قومٌ نصابٌ - لا یقدرون علی القَدحِ فینا - یَتعلّمون بعضَ علومِنَا الصّحیحَةِ، فیتوجّهون به عند شیعتِنَا، و ینتَقِصون بنا عند نصابِنَا؛ ثم یُضیفون إلیه أضعافٌ و أضعافٌ أضعافه من الأكاذیبِ عَلینَا الّتی نحنُ بُرَاءٌ منها، فیتقبّله المُستسلمون من شیعتِنَا علی أَنّه من علومِنَا، فضلّوا و أضلّوا. و هم أضرُّ علی ضُعفاءِ شیعتِنَا من جیشِ یزیدِ علی الحسینِ بنِ علیّ علیه السلام و

«دسته سوّم: جماعتی هستند که نمی‌توانند به ما ایراد کنند و به ما نسبت بدی و نسبت دروغ بدهند؛ (اگر به ما نسبت دروغ بدهند، از آنها خریدار ندارد. اگر بگویند حضرت صادق دروغ گفت یا فلان کار را کرد، کسی از آنها نمی‌پسندد! در یک جایی هستند که همه حضرت صادق را می‌شناسند؛ یک جای دورتری نیست که بتوانند هرچه می‌خواهند از طرف حضرت دروغ بگویند؛ یک جایی است که مردم حضرت را می‌شناسند و آنها نمی‌توانند به حضرت صادق و ائمه دروغ ببندند.)

اینها پیش ما یا شاگردان ما می‌آیند و بعضی از علوم صحیحۀ ما را تعلّم می‌کنند. وقتی این علوم صحیحۀ شیعه را تعلّم کردند، پیش شیعیان می‌روند و نقل می‌کنند که ما از حضرت صادق این‌طور شنیدیم و آن‌طور شنیدیم؛ بعد اینها در نزد شیعه موجّه می‌شوند و می‌گویند: راوی حدیث است! این از یک طرف. اما پیش دشمنان ما می‌روند و این مطالبی را که نقل کردیم، با کم و زیادش تحویل آنها می‌دهند و از آنها رشوه می‌گیرند. دو پهلو کار می‌کنند؛ در نزد عوام شیعه خودشان را عالم متّقی صد در صد جلوه می‌دهند، و در نزد دشمنان ما خودشان را [طور دیگری] جلوه می‌دهند و می‌گویند: من که پیش حضرت صادق می‌روم برای این است که اسرار آنها را در بیاورم و بر علیه آنها کتاب بنویسم، نه اینکه حرف آنها را قبول دارم.

مطالب را از ما خوب می‌گیرند، سپس به آنچه از ما گرفتند اضافه می‌کند اضعاف (چندین برابر) و اضعاف اضعاف (چندین برابر

برابر)، از دروغ‌هایی که بر ما می‌بندند و ما بریء هستیم! و این دروغ‌ها را با علوم صحیح ما مخلوط می‌کنند، دو کلمه حق می‌گویند و چهارتا باطل، که کسی نتواند جدا کند و با هم اشتباه شود. آن وقت مردمان بیچاره و مُستَسَلِّمون از شیعیان ما حرف‌های اینها را قبول می‌کنند. می‌گویند: او قال الصادق می‌گوید، لذا حرف‌های اینها را قبول می‌کنند؛ بنابراین خیال می‌کنند که همه حرف‌هایشان از علوم ماست!

پس خود این جماعت همه گمراه می‌شوند و جماعت مردم را هم گمراه می‌کنند. این علما اُضْرَ هستند؛ یعنی ضررشان بیشتر است بر ضعفای شیعه ما، از ضرر جیش یزید بن معاویه بر حسین بن علی و اصحابش؛ چه اندازه جیش یزید بن معاویه بر حسین بن علی و اصحابش ضرر داشت، اینها ضررشان بیشتر است!»

فَانَّهُمْ يَسْلُبُونَهُمُ الْأَرْوَاحَ وَ الْأَمْوَالَ، وَ هُوَ لَاءِ عِلْمَاءِ السُّوءِ النَّاصِبُونَ الْمُتَشَبِّهُونَ بِأَنَّهُمْ لَنَا مُوَالُونَ وَ لِأَعْدَائِنَا مُعَادُونَ، وَ يُدْخِلُونَ الشَّكَّ وَ الشُّبُهَةَ عَلَى ضُعْفَاءِ شِيعَتِنَا، فَيُضِلُّونَهُمْ وَ يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْقَصْدِ الْحَقِّ الْمُصِيبِ.

چرا ضرر اینها بر امت بیشتر است از جیش

یزید بن معاویه بر امام حسین و اصحابش؟

«برای این جهت که: آنها آمدند ارواح حسین بن علی و اصحابش را بردند و اموال را غارت کردند؛ اما این علمای سوء که ناصبی و دشمن ما هستند، احکام را تغییر می‌دهند و خودشان را شبیه دوستان و موالیان واقعی ما می‌کنند، و این‌چنین به مردم نشان می‌دهند که اینها موالی با ائمه هستند، نشان می‌دهند که دشمن دشمن اهل بیت هستند، اما مطالب بیجا و غلطی را با شک و شبهه و با نهایت

تردستی در قلوب ضعفاى شیعه ما داخل می‌کنند، پس آنها را اضلال می‌کنند و از قصد حق گمراه می‌کنند، یعنی آنها از اراده راه حق - که مسبب است تا انسان را به واقع برساند - منع و جلوگیری می‌کنند و نمی‌گذارند که این بیچاره‌ها راه پیدا کنند.»

کیفیت هدایت و دستگیری خداوند از طالب واقعی راه حق

لَا جَرَمَ أَنْ مَنْ عَلِمَ اللَّهَ مِنْ قَلْبِهِ مِنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَنَّهُ لَا يَرِيدُ إِلَّا صِيَانَةَ دِينِهِ وَتَعْظِيمَ وِلْيَتِهِ، لَمْ يَتْرُكْهُ فِي يَدِ هَذَا الْمَتَلَبِّسِ الْكَافِرِ.

وقتی اینها به جان مردم می‌افتند، هریک از مردم را به این طرف و آن طرف می‌برند، و مردم هم دلشان می‌خواهد و به دنبالشان می‌روند و به معارف قلوبشان مراجعه نمی‌کنند!

«اما اگر در بین مردم آدم دل‌سوخته‌ای باشد، آدمی که طالب حق باشد و به دنبال امامش بگردد، و حکم واقعی خدا گمشده او باشد و بخواهد آن را به‌دست بیاورد؛ لا جرم آن افرادی که خدا بداند آنها در قلبشان قصدی ندارند الا اینکه دین خود را حفظ کنند و اطاعت ولی خدا را ترک نکنند، خدا این افراد را در دست این علمای متلبس کافر باقی نمی‌گذارد و بیرونشان می‌آورد.»

و لَكِنَّهُ يُقَيِّضُ لَهُ مُؤْمِنًا يَقِفُ بِهِ عَلَى الصَّوَابِ؛ «یک مؤمنی را می‌گمارد که آنها را از بین این علمای سوء بیرون بکشد و راه صلاح را به آنها تعلیم کند.»

ثُمَّ يُوَفِّقُهُ اللَّهُ لِلْقَبُولِ مِنْهُ؛ «آن وقت خداوند علیّ اعلیٰ آن عوام را هم موفق می‌کند که از این مؤمن حرف بشنود.»

فَيَجْمَعُ اللَّهُ لَهُ بِذَلِكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ «و نتیجه این است که خداوند علیّ اعلیٰ برای آن

مؤمن خیر دنیا و آخرت را جمع کرده است.»
و يَجْمَعُ عَلَى مَنْ أَضَلَّهُ لَعْنًا فِي الدُّنْيَا وَ عَذَابَ
الْآخِرَةِ؛ «و در آن کسی که می‌خواست گمراه کند
(آن علمای سوء)، لعن دنیا و آخرت را جمع کرده
است.»

خوب توجه کردید؟!!

صفات بدترین علمای امت

ثُمَّ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ
سَلَّمَ: "أَشْرَارُ عُلَمَاءِ أُمَّتِنَا الْمُضِلُّونَ عَنَا،
الْقَاطِعُونَ لِلطَّرِيقِ إِلَيْنَا، الْمُسَمِّونَ أَعْدَادَنَا
بِأَسْمَائِنَا، الْمُلقَبُونَ أَدَادَنَا بِالقَابِنَا، يُصَلُّونَ
عَلَيْهِمْ وَ هُمْ لِلْعَنِ مُسْتَحِقُّونَ، وَ يَلْعَنُونَا وَ
نَحْنُ بِكِرَامَاتِ اللَّهِ مَعْمُورُونَ، وَ بِصَلَوَاتِ اللَّهِ
وَ صَلَوَاتِ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ عَلَيْنَا عَنِ
صَلَوَاتِهِمْ مُسْتَعْنُونَ.»»

سپس حضرت صادق علیه السلام فرمودند

که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده‌اند:

«شروترین و بدترین علمای امت ما آن
کسانی هستند که مردم را از راه خدا منحرف
می‌کنند، مردم را از ما منحرف می‌کنند، رابطه
مردم را با خانه پیغمبر و امام می‌بندند.»

[علمای سوء می‌گویند]: کلام پیغمبر را
شنیدی، دیگر برو عمل کن، چرا هر روز
می‌خواهی بروی خانه پیغمبر؟! پیغمبر از دار
دنیا رفت و کتاب و سنت گذاشت! دیگر این علی
کیست؟! یکی از افراد مردم است که سؤال کرده
و روایات را از پیغمبر جمع کرده است! او چه
کرده است؟!!

این اشرار علمای امت من هستند!

الْقَاطِعُونَ لِلطَّرِيقِ إِلَيْنَا؛ «راهی را که مردم
می‌خواهند با ما باز کنند، اینها می‌آیند می‌برند.»
الْمُسَمِّونَ أَعْدَادَنَا بِأَسْمَائِنَا؛ «اسم ما را بر ضدّ

ما می‌گذارند.»

اسم ما چیست؟ امیرالمؤمنین! اسم امیرالمؤمنین را روی ضدّ ما و دشمن ما می‌گذارند. اسم ما چیست؟ ولیّ الله! به آن دشمن ما می‌گویند: ولیّ الله؛ به او می‌گویند: امیرالمؤمنین؛ به او می‌گویند: حاکم عدل؛ به او می‌گویند: فلان... .

المُلقَّبون أُنَادُوا بِالْقَابِنَا؛ «أُنَادُوا مَا رَأَوْا شَرِيكَ مَا هَسْتَدُ (شریک در اینجا یعنی مخالف نه شریک موافق)، به اسماء ما لقب می‌دهند.»

«بر آنها صلوات می‌فرستند، تعریف می‌کنند، تمجید می‌کنند، خطبه می‌خوانند؛ درحالی‌که آنها مستحقّ لعن هستند! به ما لعن می‌کنند و ما را تکذیب می‌کنند، درحالی‌که ما مستحقّ صلوات هستیم و به کرامات خدا مقرونیم و به او نزدیک‌تریم.»

اما ما به اینها چه احتیاجی داریم؟ صلوات خدا و سلام ملائکة مقربین بر ماست! وقتی خداوند علیّ اعلیّ و ملائک مقربین بر ما صلوات می‌فرستند، دیگر ما از صلوات آنها مستغنی هستیم. (صلوات آنها اگر بر ما باشد به درد خودشان می‌خورد نه به درد ما!)»

علمای صالح بهترین افراد روی زمین بعد از ائمه!

ثمّ قال: «قيل لأمير المؤمنين عليه السلام: مَنْ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ أُمَّةِ الْهُدَى، وَ مَصَابِيحِ الدَّجَى؟ قَالَ: «الْعُلَمَاءُ إِذَا صَلَّحُوا.»»

حضرت صادق علیه السلام بعد از اینکه این روایت و این روایات اخیر را از رسول خدا نقل کردند، فرمودند:

«از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد: بعد از ائمه هدی بهترین افراد روی زمین چه کسانی هستند که آنها چراغ‌های هدایت

بشوند؟

حضرت فرمود: آنها علما هستند اگر صالح باشند. عالم صالح چراغ راه هدایت مردم است.»

علمای فاسد شرار خلق خدا!

«قيل: فَمَنْ شَرَارُ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ إِبْلِيسَ وَ فِرْعَوْنَ وَ نَمْرُودَ، وَ بَعْدَ الْمُتَسَمِّينَ بِأَسْمَائِكُمْ، الْمُتَلَقِّينَ بِأَلْقَابِكُمْ، وَ الْآخِذِينَ لِأَمَكِنَتِكُمْ، وَ الْمُتَأَمِّرِينَ فِي مَمَالِكِكُمْ؟»

قال: «العلماء إذا فسدوا، هم المظهرون للأباطيل، الكاتمون للحقائق، و فيهم قال الله عزوجل: ﴿أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا﴾»¹

«از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کردند: پس بیان بفرمایید که بدترین خلق خدا بعد از ابلیس و نمرود و فرعون و بعد از آن اشخاصی که اسماء شما را به خود نسبت می‌دهند و خود را امیرالمؤمنین می‌دانند و القاب شما را گرفتند و زدیدند، و بعد از آن کسانی که شما را از خانه‌های خود بیرون کردند و مکان‌های شما را غضب کردند، و بعد از آن کسانی که در ممالک شما امر و نهی می‌کنند؛ شرارترین خلق خدا بعد از آنها کیست؟»

امیرالمؤمنین فرمودند: علما هستند اگر فاسد بشوند. علمای فاسد شرار خلق خدا هستند؛ چون آنها به‌جای بیان حقایق، اباطیل را اظهار می‌کنند و اظهار باطل می‌کنند؛ و به‌جای بیان حقایق، حقایق را مکتوم می‌دارند، می‌دانند اما نمی‌گویند و مخفی می‌کنند. خدای عزوجل درباره آنها فرموده است:

﴿أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ﴾؛ «این افراد را خدا لعنت می‌کند، و لعنت‌کنندگان هم

11 سوره بقره (۲) آیه ۱۵۹ و ۱۶۰.

آنها را لعنت می‌کنند.»¹

واقعاً این روایتی است که اگر به قیمت طلا باشد، انسان باید آن را با آب طلا بنویسد. اما اگر انسان [در مقام تعریف بگوید]: «این روایت این قدر قیمت دارد که آن را باید با آب طلا بنویسیم» این روایت را تعریف نکرده است، بلکه طلا را تعریف کرده است نه روایت را! روایتی که باید با طلا بر روی گونه‌های حوریه‌های بهشتی نوشت، یا «أَنْ يُكْتَبَ بِالنُّورِ عَلَى خُدُودِ الْحُورِ» یعنی با نور روی گونه‌های حوریه‌های بهشتی نوشت. اگر این روایات با نور به روی گونه‌های حوریه‌های بهشتی نوشته بشود، آن حوریه شرف پیدا کرده است و آن نور شرف پیدا کرده است، نه این مطالب! این شاء الله امیدواریم که این مطالب را خداوند علیّ با آن نور حقیقت خودش در قلب‌های ما و در سِرِّ ما بنویسد، و ما را [در حریم خود] وارد کند. و تعمق کنیم تا این روزهای دنیای ما همین‌طور نگذرد، که دست بلند کنیم و ببینیم دستان خالی است، عمرمان گذشت و کاری نکردیم و همین‌طور امروز به امید فردا، فردا به امید پس‌فردا، و امروز به امید دیروز و فردا به امید امروز! این غلط است.

واقعاً اگر ما امروز از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام، پدر امام زمان بخواهیم عیدی ما را فقط فهمیدن حقایق همین روایتی که از آن حضرت برای ما بیان شده است قرار بدهد،

¹ جهت اطلاع بیشتر بر تفسیر این روایت شریف رجوع شود به ولایت فقیه، ج ۲، ص ۸۳ - ۹۹.

برای ما کافی است. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** امیدواریم که عیدی ما را همین قرار بدهد. عیدی، عیدی مادی نیست!! عیدی ما درجات و مراتب دارد؛ با این کارها همین‌طور به ما عیدی می‌دهند، می‌دهند، می‌دهند تا آنجایی که آن عیدی از همه عیدی‌ها بالاتر است!

امیدواریم که **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** خداوند از آن عیدی‌ها نصیب ما کند، و ما را از شیعیان خُصّ حضرت امام حسن عسکری قرار بدهد. و در احوالمان، در اقوالمان، در اهدافمان، در مطالباتمان، در افعالمان، هوی و هوس و خیالات باطل و اوهام و تکالب به دنیا و مال‌طلبی و زیاده‌طلبی و حُب ریاست و حُب شخصیت و هرچه را که ما را از راه خدا دور می‌کند، در ما قرار ندهد؛ و آنچه را هم که در ما هست، به برکت این خاندان، بزداید و بسوزاند و ببرد و ما را وارد در عالم نور کند، از آنجا هم وارد در عالم نور دیگر؛ **(نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ)**.¹

پنج صلوات ختم کنید!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

¹ سوره نور (۲۴) آیه ۳۵.